

نقدی بر سخنان ذهبی

در معرفی مفسران نخستین و تفسیر شیعه

علی اکبر بابایی*

چکیده

کتاب التفسیر و المفسرون تألیف محمد حسین ذهبی مطالبی مفید در زمینه تفسیر، روش‌ها و کتاب‌های تفسیری دربردارد، اما دارای خطاهایی فاحش درباره تفسیر رسول خدا ﷺ، شأن تفسیری امام علی ﷺ، منزلت علمی امام سجاده ﷺ، کتب تفسیری شیعه و عقیده شیعه در مورد برخی شئون تفسیر و قرآن است. این مقاله ادعاها و اتهامات یاد شده را بررسی و نادرستی آنها را به گونه‌ای مستدل آشکار نموده است. حاصل این پژوهش گزاره‌های زیر است: پیامبر اکرم ﷺ به همه معانی قرآن آگاه بوده و تمام آن را تفسیر کرده است. امام علی ﷺ به همه معانی قرآن آگاه بوده و با دیگر مفسران صحابی قابل قیاس نیست. امام سجاده ﷺ روایتی از زید بن اسلم نشنیده، بلکه زید نیازمند به دانش آن حضرت و از روایان اوست. باور شیعه به باطن داشتن قرآن، مستند به روایات است و این عقیده مختص شیعه نیست. تفسیر به رأی مذموم شمردن کتب تفسیری شیعه، تعصب‌آمیز و بی‌دلیل است. اتهام تعطیلی عقل در تفسیر قرآن و نسبت دادن باور تحریف قرآن به شیعه نیز بی‌پایه است.

کلید واژگان

محمد حسین ذهبی، التفسیر و المفسرون، مفسران نخستین، تفسیر شیعه، شیعه و اتهامات ناروا.

* . استادیار گروه قرآن‌پژوهی پژوهشگاه حوزه و دانشگاه. دریافت: ۸۷/۹/۱۶ - تایید: ۸۷/۱۱/۲۵

مقدمه

محمدحسین ذهبی متوفای ۱۹۷۷ میلادی (۱۳۵۶ هجری شمسی) استاد دانشکده شریعت دانشگاه الازهر کتاب التفسیر و المفسرون را در معرفی تفسیر در عصر پیامبر ﷺ، صحابه و تابعان و روش‌های تفسیری و کتاب‌های تفسیری فرقه‌های گوناگون مسلمان نگاشته است. این کتاب با آنکه در زمینه تاریخ تفسیر، روش‌ها و گرایش‌های تفسیری و معرفی و بررسی کتاب‌های تفسیری مطالب مفیدی دربر دارد و در برخی مراکز علمی منبع درسی شمرده می‌شود، در معرفی مفسران نخستین، توصیف تفسیر شیعه و نقد کتاب‌های تفسیری آنان، به کاستی‌ها و خطاهای فاحش و زیان‌باری گرفتار شده؛ خطاهایی از قبیل ادعای آگاه‌نبودن پیامبر □ به شماری از معانی قرآن و ناتوانی آن حضرت از تفسیر آن و بیان نکردن بخشی از معانی آن، قرار دادن امام علی □ در ردیف مفسران صحابی مانند ابن عباس و ابن مسعود، ادعای استفاده علمی امام سجاد □ از زید بن اسلم، متهم کردن شیعه به اینکه قرآن را تحریف شده می‌دانند و عقل را در فهم و تفسیر قرآن تعطیل کرده‌اند و از سخن گفتن درباره آن، بدون شنیدن از امامان باز می‌دارند.^۱ بر این اشتباهات نمی‌توان چشم پوشید. چه بسا اگر این کژی‌ها و کاستی‌ها رفع نشوند، افرادی که از منزلت پیامبر □ و امامان معصوم ﷺ در علم به معانی قرآن و تفسیر آن یا از باور شیعیان درباره قرآن و روش تفسیری آنان ناآگاه‌اند، از مطالب نادرست ذهبی متأثر گردند و به اعتقاداتشان آسیب و خللی وارد شود.

شماری از استادان و دانشجویان علوم قرآن و تفسیر رساله‌ها و مقالاتی در نقد قسمت‌هایی از التفسیر و المفسرون نوشته و منتشر کرده‌اند،^۲ ولی هنوز قسمت‌های دیگری از آن به نقد و بررسی نیاز دارد. این مقاله در نقد گفتارهایی از ذهبی در معرفی مفسران نخستین و بیان چگونگی تفسیر شیعه تهیه شده و کاستی‌ها و خطاهای او را در بیان اینکه پیامبر ﷺ چه مقدار از قرآن را تفسیر کرده است، معرفی مفسران صحابی، مدارس تفسیری عصر صحابه و تابعین، استفاده علمی امام سجاد □ از زید بن اسلم! و تفسیر به رأی دانستن تفاسیر شیعه در پنج عنوان تبیین می‌کند.

الف پیامبر ﷺ چه مقدار از قرآن را تفسیر کرده است؟

ذهبی در بیان اینکه رسول خدا ﷺ چه مقدار از قرآن را برای اصحاب خود تفسیر کرده، پس از نقل اقوال و بررسی ادله گفته است:

رسول خدا صلی الله علیه و سلم بسیاری از معانی قرآن را برای اصحابش بیان کرده و کتب صحاح بر آن گواه است و همه معانی قرآن را بیان نکرده است؛ زیرا علم برخی از قرآن را خدا به خود اختصاص داده است و بعضی از آن را عالمان می دانند و پاره ای از آن را عرب ها از لغات خود می فهمند و شماری را همه باید بفهمند و برای هیچ کس در ندانستن آن عذری نیست؛ چنان که ابن عباس - در روایتی که ابن جریر از او نقل کرده - به آن تصریح کرده است.

ذهبی پس از ذکر آن روایت گفته است:

بدیهی است رسول خدا صلی الله علیه و سلم، قسمی را که فهم آن به شناخت کلام عرب بر می گردد تفسیر نکرده است؛ زیرا قرآن به زبان آنان نازل شده و بخشی را که فهم ها به شناخت آن تبادر می کند نیز تفسیر نکرده است و آن همان قسمی است که هیچ کس در ندانستن آن معذور نیست. همچنین بخشی را که خدا آگاهی از آن را به خود اختصاص داده - مانند برپایی قیامت و حقیقت روح و غیر آن از غیب هایی که خدا پیامبرش را به آن آگاه نکرده است - تفسیر نکرده و فقط دو قسم از معانی قرآن را برای اصحاب خود تفسیر کرده است: ۱. برخی از امور غیبی که خدا از آنان پنهان کرده و پیامبرش را به آن آگاه ساخته و او را در بیان آن برای آنان مأمور کرده است؛ ۲. بسیاری از آنچه در قسم سوم مندرج است؛ یعنی قسمی که عالمان آن را می دانند و به اجتهاد آنان بر می گردد؛ مانند روشن کردن امور مجمل و تخصیص امور عام و توضیح مشکلات و هر چیزی که معنایش پنهان است. از مؤیدات اینکه پیامبر - علیه الصلاة و السلام - همه معانی قرآن را تفسیر نکرده، اختلاف صحابه در تأویل بعضی از آیات است؛ زیرا اگر در آن مورد نصی از رسول خدا صلی الله علیه و سلم، در نزد آنان می بود، این اختلاف ها واقع نمی شد یا پس از آگاهی به آن نص، اختلاف ها برطرف می شد.^۳

مدعای وی در این سخن دو جهت دارد: ۱. «جهت اثبات» و آن اینکه رسول خدا ﷺ بسیاری از معانی قرآن را تبیین کرده است. ۲. «جهت نفی» و آن اینکه آن حضرت همه قرآن را تفسیر نکرده و حتی به بخشی از دانش قرآن آگاه نبوده است. در جهت اثبات با وی بحثی نداریم، ولی در جهت نفی، مدعای ایشان را نمی‌توان پذیرفت؛ زیرا:

اولاً معقول نیست آیاتی از جانب خدای متعال برای افاده معنایی نازل شود و هیچ کس حتی رسول خدا ﷺ نیز نتواند آن را بفهمد. قرآن کلام خدای متعال است و فایده هر کلامی دلالت بر معنی و افاده مقصود گوینده به مخاطب است. البته ممکن است کلامی با رمز و رازی ویژه القا شود که تنها شماری از مقصود آن آگاه شوند؛ ولی معقول نیست از کلام معنایی قصد شود که هیچ‌یک از مخاطبان نتوانند آن را بفهمند و کسی جز گوینده به آن آگاه نباشد.

بنابراین ممکن است قرآن کریم باطنی داشته باشد که همگان نتوانند آن را بفهمند و تنها افرادی خاص یا فقط رسول خدا ﷺ توان فهم آن را داشته باشند؛ ولی با توجه به حکمت و علم و قدرت خدا محال است معنی و مطلبی از قرآن قصد شده باشد که هیچ کس حتی رسول خدا ﷺ هم نتواند آن را بفهمد. افاده آن معنی از طریق کلام یا ممکن نبوده، یا ممکن بوده ولی مصلحت نداشته، یا هم ممکن بوده و هم مصلحت داشته است. در صورت‌های اول و دوم قصد آن با حکمت خدای متعال سازگار نیست و خدای حکیم چنین معنایی را از کلام خود قصد نمی‌کند و در صورت سوم افاده معنای مقصود با لفظی که هیچ کس نتواند آن را بفهمد، مستلزم نادانی یا ناتوانی است که خدای متعال از هر دو منزّه است.

ثانیاً روایات معتبر دلالت می‌کند که رسول خدا ﷺ از همه راسخان در علم برتر بوده و تنزیل و تأویل قرآن را به تعلیم خدای متعال می‌دانسته و چنین نبوده است که

خدا چیزی بر او نازل کرده باشد و تأویل آن را به او یاد نداده باشد. برخی از آن روایات چنین است:

از برید بن معاویه نقل شده است: از یکی از دو امام (باقر یا صادق علیه السلام) شنیدم که در تفسیر آیه **وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ** فرمود: **فرسول الله افضل الراسخين في العلم قد علمه عز وجل جميع ما انزل عليه من التنزيل والتأويل وما كان الله لينزل عليه شيئاً لم يعلمه تأويله واوصياؤه من بعده يعلمونه**؛^۵ «رسول خدا برترین راسخان در علم است. خدای عزوجل تنزیل و تأویل همه آنچه را بر او نازل کرده، به او تعلیم داده است و هرگز چنین نبوده است که خدا چیزی را بر او نازل نماید و تأویل آن را به او یاد نداده باشد، و اوصیای او نیز بعد از او تمام آن را می‌دانند».^۶

ثالثاً روایات فراوانی در کتاب‌های شیعه و سنی دلالت دارند که رسول خدا صلی الله علیه و آله تفسیر و تأویل تمام آیات قرآن را برای امیرمؤمنان علی علیه السلام بیان فرموده و آن حضرت تمام آنها را به املائی پیامبر صلی الله علیه و آله نوشته است. برای نمونه، حاکم حسکانی، از دانشمندان اهل تسنن، با سند متصل از امام علی علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

ما نزلت علی رسول الله صلی الله علیه و آله آیه من القرآن الا اقرأنیها - او املاها - علی فاکتبتها

کذا [بخطی و علمنی تأویلها و تفسیرها و ناسخها و منسوخها و محکمها و متشابهها و دعا الله لی ان یعلمنی فهمها و حفظها فلم اتس منه حرفاً واحداً]؛^۷ «هر آیه که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد، قرائت آن را به من یاد داد یا آن را بر من املا کرد و من آن را با خط خود نوشتم و تأویل و تفسیر و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه آن را به من آموخت و از خدا خواست فهم و حفظ آن را به من یاد دهد و بر اثر آن، حتی یک حرف آن را فراموش نکردم».

ابن عساکر، دانشمند معروف اهل تسنن، نیز نظیر این روایت را با سندی دیگر در تاریخ مدینه دمشق آورده است.^۸

محمد بن یعقوب کلینی، دانشمند معروف و مورد اعتماد شیعه، نیز روایتی را با سند صحیح از ابوالصباح کنانی نقل کرده است که در ضمن آن بیان شده رسول خدا ﷺ تنزیل و تأویلی را که خدا به وی آموخته، به علی ﷺ آموزش داده است.^۹ کلینی در روایت طولانی دیگری که از امیرمؤمنان علی ﷺ نقل کرده نیز به تعلیم تفسیر و تأویل تمام آیات قرآن به آن حضرت تصریح شده است.^{۱۰}

محمد بن صفار، دیگر دانشمند شیعه، در *بصائر الدرجات* در ضمن دو باب ۲۳ حدیث در این باره آورده است که رسول خدا ﷺ همه علمش را به امیرمؤمنان ﷺ یاد داده و آن حضرت در دانش رسول خدا ﷺ مشارکت داشته و در نبوت مشارکت نداشته است.^{۱۱} از همه آنها به خوبی بر می آید که رسول خدا ﷺ همه معانی قرآن را نیز به امام علی ﷺ یاد داده است.

بنابراین اگر منظور ذهبی از این سخن که رسول خدا همه معانی قرآن را تبیین نکرده است، این باشد که همه معانی قرآن را برای همه اصحاب بیان نفرموده، مطلبی صحیح و پذیرفته است - زیرا همه اصحاب استعداد، توان و حتی علاقه یادگیری همه معانی قرآن را نداشته‌اند تا رسول خدا تفسیر همه آیات را برای آنان بیان کرده باشد - ولی اگر مراد این باشد که حتی خود آن حضرت بخشی از معانی قرآن را نمی‌دانسته یا اگر می‌دانسته به هیچ کس از اصحاب خود یاد نداده است - چنان‌که سخن وی ظهور در همین معنا دارد - مدعای وی، هم با برهان عقلی ناسازگار است و هم با روایات فراوانی که در کتاب‌های شیعه و سنی وجود دارد.

اما روایت مورد استناد وی از ابن عباس که تفسیر را چهار قسم بیان کرده است:

۱- بخشی که عرب آن را از کلام خود می‌شناسد (با زبان خود می‌فهمد)؛ ۲ - تفسیری که هیچ کس در ندانستن آن معذور نیست؛ ۳ - تفسیری که دانشمندان آن را می‌دانند؛ ۴ - تفسیری که هیچ کس جز خدا نمی‌داند.^{۱۲}

با چشم‌پوشی از بررسی سند این روایت و پذیرش این فرض که ابن‌عباس این سخن را فرموده باشد، درباره آن گفته می‌شود:

اولاً این روایت بر مدعای ذهبی دلالت ندارد؛ زیرا روشن است که در این حدیث به این تصریح نشده است که رسول خدا ﷺ بخشی از معانی قرآن را تفسیر نکرده باشد. پس اگر بر آن دلالت داشته باشد، باید به **دلالت مفهومی** یا التزامی یا اشاری و مانند آن باشد. دلالت مفهومی نداشتن سه جمله اول این روایت (وجه تعرفه العرب من کلامها، تفسیر لایعذر احد بجهالته، تفسیر یعلمه العلماء) روشن و مورد اتفاق است. **دلالت التزامی** نیز بر این مدعا ندارند؛ چون این مدعا لازم بین به معنای اخص مدلول مطابقی این جمله‌ها نیست و به عبارت ساده‌تر از معنا و مضمون این جمله‌ها این مدعا به ذهن نمی‌آید. **دلالت اشاری** نیز ندارند؛ زیرا معنا و مدلول این جمله‌ها ملازمه عقلی با این مدعا ندارد، و این سخن ذهبی که: بدیهی است رسول خدا ﷺ صورت‌های اول و دوم را تفسیر نکرده است، ادعایی بیش نیست. آیا اینکه رسول خدا ﷺ تفسیری را که هیچ کس در ندانستن آن معذور نیست بیان فرموده باشد، خلاف بداهت است؟!

فهم معنایی که خدا از آیات اراده فرموده است، یا به تفسیر نیاز دارد یا ندارد. اگر به تفسیر نیازی نداشته باشد که سالبه به انتقاء موضوع است و محل نزاع نیست؛ چنانچه به تفسیر نیاز باشد، بیان پیامبر درباره آن، حتی در آن بخشی که تفسیر آن برای غیر آن حضرت نیز ممکن است، مفید و مانع از اشتباه و اختلاف است. اما جمله چهارم (تفسیر لایعلمه الا الله) دلالت مفهومی دارد که رسول خدا ﷺ این قسم از تفسیر را بدون تعلیم از جانب خدای متعال نمی‌داند، ولی بر مدعای ذهبی دلالت ندارد؛ زیرا منظور از تفسیر تفسیر قرآن است ولی تفسیر قرآن به معنای دریافتن حقیقت برخی از معارفی است که

در آیات آمده است. همان گونه که خود ذهبی نیز قسم چهارم تفسیر را به اموری مانند برپایی قیامت، حقیقت روح تطبیق داده و معلوم است که تفسیر این گونه امور غیر از تفسیر قرآن است. یا منظور از اینکه این تفسیر را جز خدا کسی نمی‌داند این باشد که دانستن آن جز از طریق وحی الهی میسر نیست و با این منافات ندارد که خدا علم آن را در اختیار پیامبر ﷺ قرار داده و با وجود این دو احتمال، بر اینکه رسول خدا ﷺ قسمی از معانی قرآن را تفسیر نکرده باشد دلالت ندارد.

ثانیاً بر فرض دلالت، این روایت دیدگاه ابن عباس است و دیدگاه یک صحابی نمی‌تواند دلیل اثبات این مدعا باشد، به خصوص که این دیدگاه با برهان عقلی و روایات فراوان مخالف است.

اختلاف صحابه در تأویل برخی آیات نیز این مدعا را تأیید نمی‌کند؛ زیرا ممکن است پیامبر ﷺ همه معانی قرآن را بیان کرده باشد، ولی همه صحابه آن را تلقی نکرده باشند و از طریق دیگران نیز به آنها نرسیده باشد یا حتی در نقل آن از پیامبر اختلاف باشد. پس اینکه پیامبر همه معانی قرآن را بیان کرده باشد، ملازمه ندارد با اینکه همه صحابه به آن آگاه باشند و زمینه‌ای برای اختلاف آنان نباشد تا وجود اختلاف بین آنان مؤید آن باشد که آن حضرت همه معانی را بیان نکرده است.

ب معرفی مفسران صحابی

ذهبی در معرفی مفسران صحابی، در آغاز سخن، به پیروی از سیوطی ده نفر از صحابه را از کسانی می‌داند که به تفسیر (و مفسر بودن) مشهورند، و شش نفر را کسانی می‌شمرد که در تفسیر سخنی دارند. سپس به معرفی چهار نفر از آنان (امام علی رضی الله عنه، ابن عباس، ابن مسعود و ابی بن کعب) می‌پردازد. وی مناط ترتیب در ذکر آنان را کثرت روایات نقل شده از آنان قرار می‌دهد و بر این اساس، اول عبدالله بن عباس دوم عبدالله بن مسعود و سوم علی بن ابی طالب رضی الله عنه و چهارم ابی بن کعب را معرفی می‌کند.^{۱۳}

در این بخش از مطالب وی نیز کاستی‌هایی وجود دارد:

۱. امام حسن و امام حسین علیهما السلام نیز از مفسران صحابی بوده‌اند. از منظر شیعه آنان مفسران برگزیده خدا و آگاه به همه معانی واقعی قرآن و مصون از خطا هستند و از منظر اهل تسنن نیز آنان دست‌کم از کسانی هستند که درباره تفسیر سخنی دارند؛ زیرا سخن تفسیری داشتن آنان حتی برای اهل تسنن انکارپذیر نیست و در کتاب‌های تفسیری اهل تسنن نیز از آنان مطالب تفسیری نقل شده است.^{۱۴} ولی ذهبی به پیروی از سیوطی آن دو را از مفسران صحابی - حتی از کسانی که در تفسیر سخنی دارند - به شمار نیاورده است. گویا منشأ این کاستی بسنده کردن به سخن سیوطی و بازگفتن چیزی است که وی بیان کرده؛ حال آنکه تحقیق اقتضا می‌کند به ذکر آنچه پیشینیان درباره مسئله‌ای بیان کرده‌اند، بدون تأمل در صحت و سقم و کمال و نقصان آن، اکتفا نشود.

۲. معیار ترتیب را کثرت روایات نقل شده قرار دادن - آن هم روایاتی که صحت بیشتر آنان ثابت نیست و حتی در مواردی دو روایت متضاد از یک شخص نقل شده که قطعاً یکی از آنها مجعول است - عالمانه و محققانه نیست. مقتضای تحقیق آن بود که ذهبی نیز مناط ترتیب را کثرت دانش افراد به تفسیر قرآن و رابطه استادی و شاگردی آنان قرار می‌داد که بر پایه این ملاک، علی بن ابی طالب علیه السلام در رتبه اول قرار می‌گرفت؛ چنان‌که سیوطی چنین کرده است.^{۱۵}

البته از منظر شیعه اصل قیاس علی بن ابی طالب علیه السلام به افرادی از قبیل ابن عباس و ابن مسعود و آوردن آن حضرت در ردیف آنان درست نیست.^{۱۶} از منظر اهل تسنن نیز امام علی علیه السلام به مناط کثرت علم و استاد تفسیر بودن در رتبه اول قرار دارد. فراوانی دانش و اعلم بودن آن حضرت از ابن عباس و دیگر صحابه، بر اهل تسنن نیز پنهان نیست و در روایات آنان نیز به اعلم بودن آن حضرت از جمیع صحابه، و شاگردی ابن عباس و ابن مسعود در دانش تفسیر از محضر آن حضرت تصریح شده است. برای نمونه، حاکم

نیشابوری با سندی که آن را صحیح دانسته و ذہبی، رجال‌شناس معروف اهل تسنن، نیز صحت آن را تقریر کرده، از رسول خدا ﷺ چنین آورده است: **علی مع القرآن و القرآن مع علی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض**؛^{۱۷} «علی با قرآن و قرآن با علی است؛ هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند».

روشن است که منظور، جدا نشدن جسم حضرت علیؑ از کاغذ و مرکب قرآن نیست، بلکه معنای «علی با قرآن است» این است که آن حضرت از نظر علم و عمل همیشه با قرآن، و دانش و کردار وی پیوسته مطابق قرآن است و معنای «قرآن با علی است» این است که تمام علوم و معارف قرآن نزد علی است؛ زیرا اگر آن حضرت قسمتی از قرآن و معارف آن را نداند، آن قسمت از او جداست و این کلام آن را نفی می‌کند. پس این روایت دلالت می‌کند که علیؑ به همه معانی و معارف قرآن آگاه بوده و تا روز قیامت نیز این علوم برای آن حضرت باقی است و از آن حضرت جدا نمی‌شود.

ابونعیم از پیامبر اعظم ﷺ روایت کرده است: **ان القرآن أنزل علی سبعة احرف ما منها حرف الاله ظهر و بطن و ان علی بن ابی طالب عنده علم الظاهر و الباطن**؛^{۱۸} «همانا قرآن بر هفت حرف نازل شده است و هر حرف آن ظاهر و باطنی دارد، به راستی علم ظاهر و باطن قرآن فقط^{۱۹} در نزد علی بن ابی طالب است».

حاکم حسکانی، از دانشمندان اهل تسنن، در *شواهد التنزیل* فصلی را در «یگانه بودن علیؑ به شناخت قرآن و معانی آن و آگاهی به نزول آن و آنچه در آن است» قرار داده و در این باره بیست و دو روایت با سند متصل آورده است.^{۲۰}

یکی از آنها روایتی است که از ابوالطفیل، صحابی بزرگ رسول خدا ﷺ، نقل کرده که گفته است: «نزد علیؑ در حالی که خطبه می‌خواند حاضر بودم. [در آن خطبه] فرمود: از من بپرسید. به خدا قسم! درباره هر چیزی که تا روز قیامت پدید می‌آید از

من پیرسید، شما را از آن خبر می‌دهم. درباره کتاب خدا از من پیرسید. به خدا سوگند هیچ آیه‌ای از آن نیست مگر آنکه می‌دانم کجا نازل شده است در شب یا در روز، در دشت یا کوه».^{۲۱}

- یکی دیگر از آنها روایتی است که از عایشه نقل کرده است که گفت: «علی بر آنچه بر محمد ﷺ نازل شده، داناترین اصحاب اوست».^{۲۲}

- از ابن عمر روایت کرده است که گفت: «علی داناترین مردم است به آنچه خدا بر محمد ﷺ نازل کرده است».^{۲۳}

- از عبدالملک بن ابی سلیمان روایت کرده است که «به عطاء بن ابی رباح گفتم: آیا در میان اصحاب پیامبر کسی داناتر از علی بوده است؟ گفت: نه به خدا قسم! کسی را داناتر از او سراغ ندارم».^{۲۴}

ابن عطیه^{۲۵} با عبارت «فاما صدرالمفسرین و المؤید فیهم فعلی بن ابی طالب» به منزلت تفسیری آن حضرت اشاره و از ابن عباس نقل کرده که گفته است: «آنچه از تفسیر قرآن فراگرفته‌ام، از علی بن ابی طالب است».^{۲۶}

ابن جزئی نیز در مقدمه تفسیر خود آورده که ابن عباس گفته است: «آنچه از تفسیر قرآن در نزد من است، از علی بن ابی طالب می‌باشد».^{۲۷}

ابن ابی الحدید درباره اینکه آن حضرت سرچشمه همه فضیلت‌هاست، می‌گوید: «از جمله دانش‌ها، دانش تفسیر قرآن است که از آن حضرت گرفته شده و انشعاب یافته است و با رجوع به کتاب‌های تفسیر به صحت این مدعا آگاه می‌شوی؛ زیرا بیشتر تفسیر از او و از عبدالله بن عباس است و حالت ابن عباس در ملازمتش با وی وانقطاعش به سوی او [بریدنش از دیگران و آمدنش به نزد او] و شاگرد و تربیت شده او بودنش را مردم می‌دانند. به وی [ابن عباس] گفتند: علم تو نسبت به علم

پسرعمویت [علی] در چه مرتبه‌ای است؟ گفت: نسبت قطره‌ای از باران به اقیانوس پهناور.^{۲۸}

زرکشی گفته است: «درصدر مفسران صحابه [نخست] علی بن ابی طالب، سپس ابن عباس است که خود را برای این کار فارغ ساخته بود و آثار تفسیری حفظ شده از وی، بیش از آثار تفسیری حفظ شده از علی رضی الله عنه است، ولی ابن عباس [مطالب تفسیری اش را] از علی رضی الله عنه فراگرفته است.»^{۲۹}

خود ذهبی نیز گفته است: «علی اعلم صحابه به مواقع تنزیل و شناخت تأویل بوده و از ابن عباس روایت شده است که: آنچه از تفسیر قرآن فراگرفته‌ام، از علی بن ابی طالب است.»^{۳۰}

از علقمه نقل شده است روزی ابن مسعود گفت: «اگر کسی را دانایتر از خود به کتاب خدا سراغ داشتم به سوی او سفر می‌کردم. مردی به او گفت: آیا علی رضی الله عنه را ملاقات کرده‌ای؟ گفت آری او را ملاقات کرده و از او [علم قرآن] فرا گرفته و قرائت قرآن آموخته‌ام. او بهترین مردم و عالم‌ترین آنان بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و او را چون دریایی روان دیدم.»^{۳۱}

۳. ذهبی ابن عباس را به لحاظ کثرت روایات و آرای تفسیری اش نفر اول قرار داده است، در نقد این کار گفته می‌شود: اگر منظور کثرت روایات و آرای تفسیری واقعی اوست، با توجه به اینکه اکثر آرا و روایت تفسیری نقل شده از او مرسل یا ضعیف و فاقد سند معتبر است، کثرت آن معلوم نیست؛ بلکه اندک است. سیوطی از خلیلی نقل می‌کند: «این تفسیرهای طولانی که به ابن عباس نسبت داده‌اند، پسندیده نیست و راویان آنها مجهول است.»^{۳۲} همچنین از شافعی نقل کرده که «از ابن عباس در تفسیر جز شبیه صد حدیث ثابت نیست.»^{۳۳} اگر منظور کثرت روایات و آرای تفسیری نقل شده از وی در کتاب‌های تفسیری اهل تسنن است، اختصاص نظر به کتاب‌های تفسیری اهل

تسنن و نادیده گرفتن کتب تفسیری شیعه وجهی ندارد. چنانچه منظور کثرت روایات و آرای تفسیری نقل شده از وی در مطلق کتاب‌های تفسیری است، با توجه به کثرت روایاتی که در کتب تفسیری شیعه از حضرت علی علیه السلام نقل شده است، بیشتر بودن روایات و آرای تفسیری منسوب به وی از روایات و آرای تفسیری منسوب به امام علی علیه السلام معلوم نیست. بنابراین، مقدم داشتن ابن عباس بر امیرمؤمنان علیه السلام، به مناط کثرت روایات نیز مورد اشکال است.

۴. بسیاری از مطالبی که محمدحسین ذهبی در معرفی و بیان شخصیت ابن عباس و ابن مسعود و حتی امام علی علیه السلام ذکر کرده، بدون سند و مأخذ است و ذکر مطالب بدون سند و مأخذ روش محققانه نیست و این کاستی در بخش‌های دیگری از کتاب وی نیز وجود دارد. برای نمونه، ابن عباس را به پادارندهٔ مدرسهٔ تفسیر در مکه معرفی کرده و سعید بن جبیر، مجاهد، عکرمه، طاووس یمانی و عطاء بن ابی رباح را از رجال مشهور مدرسهٔ تفسیری وی به شمار آورده، ولی برای این مدعا شاهد و دلیلی ارائه نداده است.^{۳۴} نظیر این کاستی در بیان مدرسهٔ تفسیر در مدینه و مدرسهٔ تفسیر در عراق نیز دیده می‌شود.^{۳۵} بنابراین هرچند در موارد بسیاری مطالب را مستند بیان کرده است، در مواردی نیز روش تحقیق را رعایت نکرده و مطالب را بدون شاهد و دلیل و بدون سند و ذکر مأخذ آورده است.

ج معرفی مدارس تفسیری عصر صحابه و تابعین

ذهبی دربارهٔ وضعیت تفسیر در عصر تابعان از سه مدرسهٔ تفسیری خبر داده است: ۱. مدرسهٔ تفسیری ابن عباس در مکه و شاگردان آن را پنج نفر از تابعین (سعید بن جبیر، مجاهد، عکرمه، طاووس یمانی و عطاء بن ابی رباح) ذکر کرده است؛ ۲. مدرسهٔ تفسیری ابی بن کعب در مدینه و شاگردان آن را سه نفر از تابعین (ابوالعالیه، محمد بن کعب قرظی و زید بن اسلم) معرفی کرده است؛ ۳. مدرسهٔ تفسیری ابن مسعود در عراق و شاگردان آن را هفت نفر از تابعین (علقمه، مسروق، اسودبن یزید، مرّه همدانی، عامر

شعبی، حسن بصری و قتاده) بیان کرده است. اما امام علی علیه السلام را صاحب مدرسه تفسیری یا حتی کسی که دیگران علم تفسیر از وی آموخته‌اند نشمرده است.^{۳۶}

البته همان گونه که در بخش پیشین به آن اشاره شد، بسیاری از مطالب وی در این بخش از کتاب، حدسی و بدون مستند است. جا داشت امیرمؤمنان علیه السلام را نیز در زمره کسانی که شاگردانی در تفسیر داشته‌اند یاد می‌کرد؛ زیرا شواهد بر اینکه امام علی علیه السلام معلم تفسیر بوده، اگر بیشتر از شواهد بر مدرسه تفسیری ابن عباس و ابن مسعود و ابی بن کعب نباشد، کمتر از آن نیست. پیش از این، روایات تفسیر آموختن ابن عباس و ابن مسعود از امام علی علیه السلام بیان شد.^{۳۷} از میثم بن تمار نیز نقل شده است که «به ابن عباس گفتم آنچه از تفسیر قرآن که می‌خواهی از من پیرس؛ زیرا متن تنزیل قرآن را بر امیرمؤمنان، علی علیه السلام قرائت کردم و او تأویل آن را به من آموخت. ابن عباس دوات و کاغذی را خواست و دست به کار نوشتن شد».^{۳۸} در کتاب‌های رجالی و در بین آثار تفسیری شواهدی یافت می‌شود که جابر بن عبدالله انصاری، علقمة بن قیس، مسروق بن اجدع، عمرو بن شرحبیل، عبید بن قیس، مرة همدانی، زرین حبیش، ابوالعالیه رفیع بن مهران، زید بن وهب و سعید بن مسیب از اصحاب امام علی علیه السلام بوده و از آن حضرت روایت تفسیری نقل کرده‌اند.^{۳۹}

کاستی دیگر وی در این بخش از کتاب آن است که از افرادی مانند مجاهد، عکرمه، قتاده و حسن بصری به عنوان مفسران قرآن یاد کرده، ولی از بزرگانی مانند امام سجاد، امام باقر، امام صادق، امام کاظم، و امام رضا علیهم السلام ذکری به میان نیاورده است؛ در حالی که ایشان بر پایه حدیث ثقلین و غیر آن به همه معانی قرآن آگاه بوده‌اند،^{۴۰} و یکی از شئون آنان تفسیر و تبیین قرآن بوده و آثار تفسیری ارزنده‌ای از ایشان به جا مانده است.^{۴۱} اسفانگیزتر آنکه حتی از آنان به عنوان کسانی که سخنی در تفسیر دارند یاد نکرده است.

د استفاده علمی امام سجاده علیه السلام از زید بن اسلم

ذهبی به استناد روایتی از تاریخ بخاری امام علی بن الحسین علیه السلام را از کسانی به شمار آورده که به مجلس زید بن اسلم می‌رفته و از وی دانش فرا می‌گرفته‌اند و معتقد بوده است که نفع وی برای آن حضرت از دیگران بیشتر است.^{۴۲}

بی‌گمان کسی که با مقام علمی امام سجاده علیه السلام و تاریخ شهادت آن حضرت و وفات زید بن اسلم آشنا باشد، به بطلان این خبر آگاه است.

اولاً همان‌گونه که در مکاتب تفسیری بیان و اثبات شده است، امام سجاده علیه السلام مفسر آگاه به همه معانی قرآن و زید مفسر آگاه به بعضی از معانی قرآن است.^{۴۳} زید نیاز علمی به امام سجاده علیه السلام داشته است نه به عکس. ثانیاً امام سجاده علیه السلام در سال ۹۲ یا ۹۳ یا ۹۵ به شهادت رسیده^{۴۴} و زید بن اسلم متوفای ۱۳۶ بوده است^{۴۵} و از نظر سنی امام سجاده علیه السلام شیخ و استاد زید به شمار می‌آمده است. ثالثاً در کتاب‌های رجال امام سجاده علیه السلام از مروی‌عنه‌های زید بن اسلم و زید بن اسلم از راویان آن حضرت به شمار آمده و هیچ کس امام سجاده علیه السلام را از راویان زید بن اسلم بشمار نیاورده است.^{۴۶} شیخ طوسی نیز زید را از اصحاب امام سجاده علیه السلام به شمار آورده و فرموده است: کان یجالسه کثیراً؛ «زید با آن حضرت مجالست فراوان داشته است».^{۴۷} با توجه به نکات یاد شده صحت خبر شیخ طوسی و بطلان خبر بخاری آشکار است.

ه تفسیر به رأی شمردن تفاسیر شیعه

ذهبی تفسیر را به تفسیر به رأی و تفسیر مأثور تقسیم کرده و تفسیر به رأی را به دو گونه دانسته است: تفسیر به رأی جائز و تفسیر به رأی مذموم. او کتاب‌های تفسیری اشعری مذهبمان مانند تفسیر فخر رازی و تفسیر بیضاوی و روح المعانی را از قسم تفسیر به رأی جائز و کتاب‌های تفسیری فرقه‌های دیگر، از جمله شیعه دوازده امامی را از قسم تفسیر به رأی نکوهیده شمرده است.^{۴۸} همچنین ضمن بیان موقف شیعه دوازده امامی درباره قرآن کریم آنان را متهم کرده است به اینکه چون محتوای قرآن را با

خواسته‌ها و اغراضشان مساعد نیافته‌اند، اولاً ادعا می‌کنند قرآن ظاهر و باطن بلکه باطن‌های فراوان دارد و علم قرآن نزد امامان است، و عقل‌ها را تعطیل کرده و مردم را از سخن گفتن در تفسیر قرآن بدون شنیدن از امامانشان باز می‌دارند. ثانیاً معتقدند همه یا بیشتر قرآن درباره امامان، دوستان و دشمنان و مخالفشان وارد شده است. ثالثاً می‌گویند قرآن تحریف و تبدیل شده است.^{۴۹}

در این بخش از مطالب وی خطاهایی وجود دارد که به آنها اشاره می‌شود:

۱. تفسیر به رأی را به دو گونه تفسیر به رأی روا و نکوهیده تقسیم کرده و این با ظاهر و اطلاق روایات تفسیر به رأی - که مطلق تفسیر به رأی را نکوهش کرده - مخالف است.

۲. وی در این بیان «رأی» را معادل «اجتهاد» پنداشته و تفسیر به رأی را تفسیر اجتهادی دانسته است و از این رو، هر تفسیر غیرمأثور را تفسیر به رأی شمرده است. ولی حق این است که رأی به معنای دیدگاه و نظریه است نه اجتهاد و تفسیر به رأی نیز با تفسیر اجتهادی فرق دارد؛^{۵۰} و تفسیر اجتهادی‌ای که با رعایت اصول و قواعد عقلایی تفسیر انجام گیرد تفسیر به رأی نیست.^{۵۱}

۳. اینکه وی کتاب‌های تفسیری هم‌مذهبان خود را تفسیر به رأی جایز و کتاب‌های تفسیری پیروان مذاهب دیگر را تفسیر به رأی مذموم معرفی کرده، برخوردی تعصب‌آمیز و روشی غیر علمی است.

۴. نسبت‌هایی که به شیعه داده خلاف واقع است و نشان می‌دهد که وی از عقائد و افکار شیعه بی‌اطلاع بوده و درباره شیعه ذهنیت نادرست داشته است. نادرستی گفتار وی در نزد شیعه معلوم و بی‌نیاز از بیان است، ولی برای آگاهی اهل تسنن و پی‌بردن آنان به نادرستی گفته‌های امثال ذهبی به نکاتی اشاره می‌شود:

یک. وجود باطن و معانی باطنی برای قرآن مورد اتفاق شیعه و سنی است و به شیعه اختصاص ندارد و اشاره برخی از دانشمندان شیعه به باطن‌های فراوان قرآن، مستند به پاره‌ای از روایات است که برخی از آنها در مصادر روایی اهل تسنن نیز آمده است.^{۵۲} پس این سخن که شیعه چون محتوای قرآن را با امیال و اغراض خود مساعد نیافته، ادعا کرده است قرآن باطن‌های فراوان دارد، تحلیلی نادرست و اتهامی نارواست.

دو. شیعیان به استناد ادله قطعی از کتاب و سنت، دوازده امام معصوم را جانشین رسول خدا ﷺ و همانند آن حضرت آگاه به همه معانی و معارف قرآن و توانا بر تفسیر و تبیین آن می‌دانند، ولی تدبر در قرآن و تفسیر آیات در چارچوب قواعد ادبی و اصول عقلانی محاوره را ممنوع نمی‌دانند و شاهد آن، تفاسیر اجتهادی فراوانی است که دانشمندان شیعه برای قرآن نوشته و در توضیح و تبیین آیات بدون روایت نیز سخن گفته‌اند. البته برخی معتقد بوده‌اند که در تفسیر آیات باید به آنچه در روایات آمده است بسنده کرد، ولی این دیدگاه برخی از شیعه است نه همه دانشمندان شیعه. نظیر این گونه افراد در بین اهل تسنن نیز بوده‌اند و این موضوع ویژه شیعه نیست.^{۵۳}

سه. این باور که بیشتر آیات قرآن درباره امامان و دوستان و دشمنان آنان (ثلث یا ربع درباره امامان و دوستان و ثلث یا ربع درباره دشمنان است، مستند به روایات مستفیض است که در کتاب‌های شیعه و اهل تسنن نقل شده است^{۵۴} و برخی از آنها با سند موثق در معتبرترین مصدر روایی شیعه (اصول کافی) آمده است، از جمله روایتی که کلینی،^{۵۵} از ابوعلی اشعری^{۵۶} و او از محمد بن عبدالجبار^{۵۷} و او از صفوان^{۵۸} و او از اسحق بن عمار^{۵۹} و او از ابوبصیر^{۶۰} و ابوبصیر از ابوجعفر (امام محمد باقر) روایت کرده است که فرمود: **نزل القرآن اربعة ارباع: ربع فینا و ربع فی عدونا و ربع سنن و امثال و ربع فرائض و احکام.**^{۶۱} این موضوع از نظر معنا نیز استبعادی ندارد؛ زیرا بیشتر آیات قرآن در مدح مؤمنان و پرهیزگاران و نکوهش کافران، منافقان، ظالمان، فاسقان و فاجران است و

مصدق کامل و آشکار مؤمنان و پرهیزکاران امامان و پیروان و دوستان آنان است و مصداق کامل و آشکار کافران، منافقان و ستمکاران و دشمنان و مخالفان امامان است.

چهار. نسبت ادعای تحریف به شیعه نیز اتهامی است که برخی اهل تسنن به شیعه وارد کرده‌اند و دیگران نیز بدون تحقیق آن را تکرار می‌کنند. شاهد گزافه بودن این ادعا تصریحات فراوان دانشمندان شیعه در نفی تحریف و اثبات صیانت قرآن کریم است.^{۶۲} البته برخی از شیعیان به استناد روایات به نوعی تحریف قائل شده‌اند، ولی اولاً برخی به آن معتقدند نه همه آنان. ثانیاً تحریفی که برخی قائل شده‌اند، با اعجاز و اعتبار قرآن موجود منافات ندارد و لذا قرآن موجود را معجزه و معتبر و قابل استدلال می‌دانند.^{۶۳} ثالثاً روایات دال بر تحریف در کتاب‌های اهل تسنن حتی صحاح آنان نیز وجود دارد و به کتاب‌های شیعه اختصاص ندارد.^{۶۴}

نتیجه‌گیری

از آنچه در این مقاله در بررسی و نقد برخی گفته‌ها و آرای ذهبی بیان شد، نتیجه می‌گیریم:

۱. پیامبر ﷺ به همه معانی قرآن آگاه بوده و همه قرآن را تبیین کرده است.
۲. امام علی علیه السلام نیز پس از پیامبر ﷺ آگاه به همه معانی قرآن و برترین مفسران است و با مفسران صحابی مانند ابن عباس و ابن مسعود قابل قیاس نیست.
۳. امام سجاد علیه السلام به مجلس زید بن اسلم نمی‌رفته و از او دانش نیاموخته، بلکه زید نیازمند به دانش آن حضرت بوده و از او روایت شنیده و از او روایان او به شمار آمده است.
۴. تفسیرهای شیعه را تفسیر به رأی مذموم شمردن برخوردی تعصب‌آمیز و ادعایی بی‌پایه و بر اساس روشی غیر علمی است.
۵. این باور که قرآن افزون بر معنای ظاهر، معانی باطنی نیز دارد، به شیعه اختصاص ندارد؛ اهل تسنن نیز آن را گفته‌اند و اعتقاد شیعه به باطن داشتن قرآن و اینکه بسیاری از معانی باطنی آن را فقط پیامبر و امامان معصوم علیهم السلام می‌دانند، مستند به روایاتی است که برخی از آنها در مصادر روایی اهل تسنن نیز آمده است.

۶. دانشمندان بزرگ شیعه تدبیر در قرآن و تفسیر اجتهادی آن را روا و نیکو می‌دانند و شاهد آن، تفاسیر اجتهادی فراوانی است که دانشمندان شیعه نوشته‌اند. محدود دانستن تفسیر آیات به آنچه در روایات آمده است، دیدگاه افراد اندکی از شیعه بوده و در میان اهل تسنن نیز نظیر این دیدگاه وجود داشته است.

۷. نسبت ادعای تحریف به شیعه نیز اتهامی است که برخی اهل تسنن به شعه وارد کرده‌اند و ذهبی نیز بدون تحقیق آن را تکرار کرده است. گواه نادرستی این ادعا، کتاب‌های فروان دانشمندان شیعه در نفی تحریف و اثبات صیانت قرآن کریم است و ادعای نوعی تحریف از جانب برخی از افراد شیعه را نیز بزرگان شیعه باطل دانسته و در رد آن کتاب‌ها نوشته‌اند. آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین.

پی‌نوشت‌ها

۱. برای دیدن این خطاها ر.ک: ذهبی، التفسیر و المفسرون، ج ۱، ص ۵۳ - ۵۴، ۶۱ - ۹۳، ۱۰۰ - ۱۲۷، ۱۵۲، ۲۵۵، ۲۸۴، ۲۸۸، ۳۶۳ و ج ۲، ص ۲۷.
۲. شماره ۱۲ فصلنامه تخصصی طلوع به نقد آرای ذهبی در این کتاب اختصاص یافته و در آن، نه مقاله در نقد مطالب مختلف این کتاب منتشر شده است: «نقد مبانی و روش‌های تفسیری در کتاب التفسیر و المفسرون، بررسی آرای ذهبی درباره تأویل»، «نقد آرای ذهبی در معرفی مجمع البیان»، «وقفه مع الدكتور الذهبی فی کتابه التفسیر و المفسرون»، «تأملی در آرای ذهبی در مورد وضع در تفسیر»، «نقد و بررسی اندیشه‌های ذهبی درباره آیات ولایت»، ... تحلیل آرای ذهبی پیرامون عقائد شیعه، «روش تفسیر عقلی و نقد دیدگاه‌های ذهبی»، «تأملی در بررسی‌های ذهبی درباره سه تفسیر (مرآة الانوار، صافی، حقائق التفسیر)». دو پایان‌نامه نیز با عناوین نگرشی بر دیدگاه‌های ذهبی در التفسیر و المفسرون، نقدی بر تفسیر و مفسران در نقد آن گزارش شده است (ر.ک: فصلنامه طلوع، ش ۱۲، ص ۲۰۷).
۳. ر.ک: ذهبی، التفسیر و المفسرون، ج ۱، ص ۵۳ - ۵۴.
۴. آل عمران: ۷.
۵. کلینی، اصول الکافی، ج ۱، ص ۲۷۰ و ۲۷۱ (باب ان الراسخین فی العلم هم الاثمه علیهم‌السلام)، حدیث ۲؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۱۹۹.

۶. برای اطلاع از وضعیت سند این روایت و توضیح دلالت آن بر نفی مدعای ذہبی و برخی از روایات ر.ک: بابایی، مکاتب تفسیری، ج ۱، ص ۳۲ - ۳۴.
۷. ر.ک: حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۴۸، حدیث ۴۱ و ص ۴۳، حدیث ۳۳.
۸. ر.ک: ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ج ۴۲، ص ۳۸۶. حدیث ۸۹۹۳.
۹. ر.ک: کلینی، فروع الکافی، ج ۷، ص ۴۳۹ (باب لایلزم من الايمان و النذور، حدیث ۱۵).
۱۰. ر.ک: همان، ج ۱، ص ۱۱۶ (کتاب العلم، باب اختلاف الحدیث، حدیث ۱)؛ کتاب الخصال، ج ۱، ص ۲۵۷ (باب الاربعة، حدیث ۱۳۱).
۱۱. ر.ک: صفار، بصائر الدرجات، ص ۲۹۰ - ۲۹۴ (جزو ۴ باب‌های ۱۰ و ۱۱).
۱۲. متن عربی آن چنین است: التفسیر علی اربعة اوجه: وجه تعرفه العرب من کلامها و تفسیر لایعذر احد بجهالته و تفسیر یعلمه العلماء و تفسیر لایعلمه الا الله. (طبری، جامع البیان، ج ۱، ص ۲۶).
۱۳. ر.ک: ذہبی، التفسیر و المفسرون، ج ۱، ص ۶۱ - ۹۳.
۱۴. برای نمونه ر.ک: سیوطی، الدرالمشور، ج ۶، ص ۳۳۲؛ میبیدی، کشف الاسرار و عدة الابرار، ج ۴، ص ۳۶۶.
۱۵. ر.ک: سیوطی، الاتقان فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۱۲۲۷.
۱۶. زیرا از امام علی علیه السلام روایت شده که فرمود «نحن اهل البيت لا یقاس بنا احد» (مجلسی، بحارالانوار، ج ۲۶، ص ۲۶۹). این مضمون از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام نیز روایت شده (ر.ک: همان، ج ۲۲، ص ۴۰۶ و ۴۰۷، ج ۲۶، ص ۱۲، ج ۴۶، ص ۲۷۸، ج ۶۵، ص ۴۵، ج ۱۱۰، ص ۱۳). در برخی از کتاب‌های اهل تسنن نیز این مضمون از امام علی علیه السلام نقل شده است (ر.ک: ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ج ۳۰، ص ۳۶۱؛ متقی هندی، کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۰۴، حدیث ۳۴۲۰۱).
۱۷. حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۴.
۱۸. ابونعیم، حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۶۵.
۱۹. تقدیم «عنده» بر «علم الظاهر و الباطن» که تقدیم خبر بر مبتدأست، بر حصر دلالت دارد و از این رو در ترجمه، کلمه «فقط» ذکر شده است.
۲۰. ر.ک: حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۳۹ - ۵۱، حدیث‌های ۲۸ - ۴۹.
۲۱. همان، ص ۴۲، حدیث ۳۱.
۲۲. همان، ص ۴۷، حدیث ۴۰.
۲۳. همان، ص ۳۹، حدیث ۲۹.
۲۴. همان، ص ۴۹ و ۵۰، حدیث‌های ۴۴ و ۴۵.
۲۵. ابن عطیه، عبدالحق بن غالب بن عطیه اندلسی متوفای ۵۴۶ ق مؤلف تفسیر المحرر الوجیز فی التفسیر الکتاب العزیز است.
۲۶. ر.ک: ابن عطیه، المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، ج ۱، ص ۴۱.

۲۷. ابن جزی، التسهیل لعلوم التزیل، ج ۱، ص ۱۳.
۲۸. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۹.
۲۹. بحرانی، البرهان فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۱۵۷.
۳۰. ذهبی، التفسیر و المفسرون، ج ۱، ص ۸۹ و ۹۰.
۳۱. ر.ک: سید بن طاووس، سعد السعود، ص ۲۸۵. نظیر این روایت در بحارالانوار، ج ۹۲، ص ۱۰۵ از ابو عمرو زاهدی نقل شده است.
۳۲. سیوطی، الاقتان فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۱۲۳۱ (النوع الثمانون فی طبقات المفسرین معرفی ابن عباس).
۳۳. همان، ص ۱۲۳۳.
۳۴. ر.ک: ذهبی، التفسیر و المفسرون، ج ۱، ص ۱۰۱.
۳۵. ر.ک: همان، ص ۱۱۴، ۱۱۸.
۳۶. ر.ک: ذهبی، همان، ص ۱۰۰ - ۱۲۷.
۳۷. ر.ک: بابایی، تاریخ تفسیر قرآن، ج ۱، ص ۱۲۷ - ۱۳۰، ۱۳۷.
۳۸. طوسی، اختیار معرفة الرجال، ج ۱، ص ۲۹۴.
۳۹. برای اطلاع از شواهد آن ر.ک: بابایی، تاریخ تفسیر قرآن، ج ۱، ص ۱۳۸ - ۱۶۵.
۴۰. ر.ک: بابایی، مکاتب تفسیر، ج ۱، ص ۶۴ - ۷۵.
۴۱. ر.ک: بابایی، تاریخ تفسیر قرآن، ج ۱، ص ۵۶ - ۷۴.
۴۲. ذهبی، التفسیر و المفسرون، ج ۱، ص ۱۱۶ و ۱۱۷.
۴۳. ر.ک: بابایی، مکاتب تفسیری، ج ۱، ص ۶۴ - ۷۵، ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۴۵، ۲۵۳.
۴۴. ر.ک: ذهبی، تاریخ الاسلام، ص ۴۳۹، سنه ۸۱ - ۱۰۰.
۴۵. ر.ک: ابن حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۳۴۲.
۴۶. ر.ک: همان، ج ۷، ص ۳۶۹ رقم ۵۲۱، ج ۳، ص ۳۴۱ رقم ۸۲۷؛ مزی، تهذیب الکمال، ج ۱، ص ۱۳، رقم ۲۰۸۸؛ داوودی، طبقات المفسرین، ج ۱، ص ۱۷۶، رقم ۱۷۵.
۴۷. طوسی، رجال الطوسی، ص ۹۰ (اصحاب علی بن الحسین علیه السلام باب الزاء، رقم ۵).
۴۸. ر.ک: ذهبی، التفسیر و المفسرون، ج ۱، ص ۱۵۲، ۲۵۵، ۲۸۴، ۲۸۸، ۳۶۳، ج ۲، ص ۱ - ۳۲۳.
۴۹. ر.ک: همان، ج ۲، ص ۲۷.
۵۰. برای اطلاع از معنای لغوی «رأی» و معنای اصطلاحی تفسیر به رأی ر.ک: بابایی و دیگران، روش شناسی تفسیر قرآن، ص ۵۷ - ۵۸.
۵۱. تفسیر اجتهادی به معنای صحیح را در مکاتب تفسیری، ج ۲، ص ۱۰۸ بیان کرده ام.
۵۲. برای نمونه، ابونعیم اصفهانی و ابن عساکر از ابن مسعود نقل کرده اند: «ان القرآن نزل علی سبعة احرف ما منها حرف الا و له ظهر و بطن و ان علی بن ابی طالب علیه السلام عنده علم الظاهر و الباطن» (ابونعیم، حلیة الاولیاء، ج ۱، ص

۶۵؛ ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ج ۲، ۴۲، ص ۴۰۰) و نظیر آن را قندوزی (سلیمان بن ابراهیم) نیز در ینابیع المودة، ج ۱، ص ۷۲ آورده است.

۵۳. به عنوان شاهد راغب اصفهانی که از دانشمندان اهل تسنن است، در بیان دیدگاه برخی از اهل سنت چنین خبر داده است: «اختلف الناس فی تفسیر القرآن، هل يجوز لكل ذی علم الخوض فيه؟ فی بعض تشدد فی ذالک و قال لا يجوز لاحد تفسیر شیء من القرآن و ان كان عالماً اديباً متسعاً فی معرفة الادلة و الفقه و النحو و الآثار و انما له ان ینتهي الی ما روى له عن النبی و عن الذین شهدوا التنزیل من الصحابة - رضی الله عنهم - او عن الذین اخذوا عنهم من التابعین و... (راغب اصفهانی، مقدمة جامع التفاسیر، ص ۹۳). گفته نشود شاید منظور وی از «بعضی» برخی از مفسران شیعه باشد، زیرا منتهی شدن به روایت صحابه و تابعین از ویژگی‌های اهل تسنن است نه شیعه.

۵۴. ر.ک: کلینی، اصول الکافی، ج ۲، ص ۵۹۹ (کتاب فضل القرآن، باب النوادر حدیث‌های ۲ - ۴)؛ صفار، بصائر الدرجات، ص ۱۲۱؛ کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ص ۴۶ - ۴۸ حدیث ۳۱؛ عیاشی، التفسیر، ج ۱، ص ۹ - ۱۰. «فی ما انزل القرآن» حدیث ۱، ۳ و ۷؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۱۱۴ - ۱۱۵، حدیث‌های ۱ و ۴، ج ۲۴، ص ۳۰۵، حدیث ۱ ج ۳۵، ص ۳۵۶ و ۳۵۹، حدیث ۶ و ۱۱؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۴۳، حدیث ۷۵، ابن مغزلی، علی بن محمد، مناقب امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۳۲۸، حدیث ۳۷۵؛ قندوزی، سلیمان بن ابراهیم، ینابیع المودة، ج ۱، ص ۱۲۶.

۵۵. محمد بن یعقوب کلینی که نجاشی درباره‌اش گفته است: «شیخ اصحابنا فی وقته بالرئ و وجههم و کان اوثق الناس فی الحدیث و اثبتهم» (نجاشی، رجال النجاشی، ص ۳۷۷ رقم ۱۰۲۶) و شیخ طوسی گفته است: «ثقة عارف بالاخبار» (طوسی، الفهرست، ص ۲۱۱، رقم ۶۰۲).

۵۶. ابوعلی احمد بن ادریس بن احمد اشعری که شیخ، نجاشی، علامه و ابن شهر آشوب او را توثیق کرده‌اند (ر.ک: خوبی، معجم رجال الحدیث، ج ۲، ص ۴۰ - ۴۱، ج ۲۱ ص ۲۴۴ - ۲۴۷).

۵۷. شیخ طوسی و علامه حلی او را توثیق کرده‌اند (ر.ک: تجلیل، معجم الثقات، ص ۱۱۰ رقم ۷۳۴).

۵۸. او صفوان بن یحیی است که شیخ و نجاشی و کشی او را توثیق کرده‌اند (ر.ک: خوبی، همان، ج ۹، ص ۱۲۳ - ۱۲۷).

۵۹. او اسحق بن عمار ساباطی است که شیخ درباره‌اش گفته است: «کان فطحياً الا انه ثقة» (طوسی، الفهرست، ص ۵۴، رقم ۵۲).

۶۰. او یا یحیی بن قاسم اسدی است که نجاشی بر وثاقتش گواهی داده است یا لیث بن بختری است که کشی درباره‌اش گفته است: «اجمعت العصابة علی تصدیق قوله علی قول بعض» و علامه حلی گفته است: «و الذی اعتمد علیه قبول روايته» (تجلیل، معجم الثقات، ص ۱۳۴، رقم ۹۱۴، ص ۱۳۱، رقم ۸۹۲، ص ۹۸، رقم ۶۵۸). پس سند این روایت موثق است و اینکه برخی، سند همه این روایات را ضعیف شمرده‌اند (شاکر، روش‌های تأویل قرآن، ص ۱۵۳) نادرست است.

۶۱. کلینی، اصول الکافی، ج ۲، ص ۵۹۹ (کتاب فضل القرآن، باب النوادر، حدیث ۴).
۶۲. برای نمونه رک: خوئی، البیان فی تفسیر القرآن، ص ۲۵۹؛ التحقیق فی نفی التحریف عن القرآن الشریف، ص ۱۳ - ۳۵؛ معرفت، تحریف ناپذیری قرآن، ص ۶۴ - ۸۵؛ رضوی، البرهان علی عدم تحریف القرآن، ص ۲۳۹ - ۲۶۱.
۶۳. برای نمونه رک: مجلسی، مرآة العقول، ج ۱۲، ص ۵۲۵.
۶۴. برای نمونه در صحیح بخاری از عمر بن خطاب روایت شده است که گفت: «ان الله بعث محمداً بالحق. انزل علیه الكتاب فكان مما انزل الله آية الرجم فقرأنها و عقلناها و وعیناها...» (بخاری، صحیح البخاری، ج ۴، جزو ۸، ص ۵۸۶) (کتاب المحاربین من اهل الکفر و الردة، باب رجم الحبلی من الزنا اذا زنت، حدیث ۱۶۷۴). مالک بن انس از عمر نقل کرده که گفت: «قسم به آن کسی که جان من به دست اوست، اگر مردم نمی گفتند عمر به کتاب خدا افزوده است: «الشیخ و الشیخة اذا زینا فارجموها البتة» را در آن می نوشتم (مالک بن انس، الموطأ، ج ۲، ص ۸۲۴) این روایت و امثال آن گویای آن است که قسمتی از قرآن ساقط شده است. البته اهل تسنن می گویند این قسمت نسخ شده. ولی افزون بر اینکه نسخ ناسخ می خواهد و ناسخی برای آن وجود ندارد، متن روایت نیز با نسخ سازگار نیست. برای توضیح بیشتر رک: میلانی، التحقیق فی نفی التحریف، ص ۱۵۷ - ۲۵۹.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

- ابن ابی الحدید، عبدالحمید، شرح نهج البلاغة، بیروت، داراحیاء الکتب العربیة، ۱۳۸۵ ق.
- ابن جزی، محمد بن احمد، التسهیل لعلوم التنزیل، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۵ ق.
- ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، تهذیب التهذیب، بیروت، دارالکفر، ۱۴۰۴ ق / ۱۹۸۴ م.
- ابن عساکر، علی بن حسن، تاریخ مدینة دمشق، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۷ ق.
- ابن عطیة، عبدالحق بن غالب، المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۸ ق / ۲۰۰۷ م.
- ابن مغالزی، علی بن محمد، مناقب امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام، تهران، المکتبة الاسلامیة، ۱۴۰۳ ق.
- ابونعیم اصبهانی، احمد بن عبدالله، حلیة الاولیاء، بیروت، دارالفکر، بی تا.
- بابایی، علی اکبر، تاریخ تفسیر قرآن، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام، ۱۳۸۷ ش.
- _____، مکاتب تفسیری ج ۱، قم، پژوهشکده حوزه و دانشگاه، تهران، سمت، ۱۳۸۱.
- _____، مکاتب تفسیری ج ۲، قم، پژوهشکده حوزه و دانشگاه، تهران، سمت، ۱۳۸۶.
- بابایی، علی اکبر و دیگران، روش شناسی تفسیر قرآن، قم، پژوهشکده حوزه و دانشگاه، تهران، سمت، ۱۳۷۹.
- بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، بیروت، دارالقلم، ۱۴۰۷ ق.
- حاکم حسکانی، عبدالله بن عبدالله، شواهد التنزیل، تهران، مؤسسه طبع و نشر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۱۱ ق.
- حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، المستدرک علی الصحیحین، بیروت، دارالمعرفة، [بی تا].
- خویی، سیدابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، بیروت، بی تا، ۱۴۰۳ ق.
- _____، البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دارالزهراء، ۱۴۰۸ ق.
- داوودی، محمد بن علی، طبقات المفسرین، قاهرة، مکتبة وهبه، ۱۴۱۵ ق / ۱۹۹۴ م.
- ذهبی، محمد بن احمد بن عثمان، تاریخ الاسلام، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۱۱ ق.
- ذهبی، محمدحسین، التفسیر و المفسرون، بی تا، بی تا، بی تا.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مقدمة جامع التفاسیر، کویت، دارالدعوة، ۱۴۰۵ ق.
- رضایی اصفهانی، محمدعلی، آشنایی با شخصیت و آثار دکتر ذهبی، فصلنامه طلوع، شماره ۱۲، مدرسه عالی امام خمینی علیه السلام زمستان ۱۳۸۳.
- رضوی، سیدمرتضی، البرهان علی عدم تحریف القرآن، بیروت، الارشاد، ۱۴۱۱ ق.
- سیدبن طاووس، علی بن موسی، سعدالسعود، نجف، المطبعة الحیدریة، ۱۳۶۹ ق.
- سیوطی، عبدالحمن، الاتقان فی علوم القرآن، بیروت، دار ابن کثیر، ۱۴۰۷ ق.
- _____، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، قم، منشورات مکتبة آية الله المرعشی، ۱۴۰۴ ق.

- شاکر، محمدکاظم، روش‌های تأویل قرآن، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۱ ش.
- صدوق، محمد بن علی، الخصال، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۳ ق.
- صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات، قم، منشورات مکتبه آية الله المرعشي، ۱۴۰۴ ق.
- طبری، محمد بن جریر، جامع البيان فی تأویل آی القرآن، بیروت، دارالمعرفة، ۱۴۱۲ ق.
- طوسی، محمد بن الحسن، الفهرست، قم، مؤسسة نشر الفقاهة، ۱۴۱۷ ق.
- _____، اختيار معرفة الرجال (رجال کشی)، قم، مؤسسة آل البيت، ۱۴۰۴ ق.
- _____، رجال الطوسی، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۱۵ ق.
- قندوزی حنفی، سلیمان بن ابراهیم، ینابیع المودة، کاظمیة، منشورات دارالکتب العراقی، قم، مکتبه المحمدی، ۱۳۸۵ ق.
- کلینی، محمد بن یعقوب، اصول الکافی، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۱۳ ق.
- کلینی، محمد بن یعقوب، فروع الکافی، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۱۳ ق.
- کوفی، فرات بن ابراهیم، تفسیر الفرات الکوفی، تهران، بی‌نا، ۱۴۱۰ ق.
- مالک بن انس، الموطأ، بیروت، دارالجيل، المغرب، دارالآفاق الجديده، بی‌نا.
- مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق.
- مجلسی، محمدباقر، مرآة العقول، تهران، دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۶۳ ش.
- مزی، یوسف، تهذیب الکمال، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۴ ق (ج ۱۰، ص ۱۳ رقم ۲۰۸۸).
- معرفت، محمدهادی، تحریف‌ناپذیری قرآن، ترجمه علی نصیری، تهران، سمت، ۱۳۷۹ ش.
- مبینی، ابوالفضل رشیدالدین، کشف الاسرار و عده‌الابرار، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۱ ش.
- میلانی، سیدعلی حسینی، التحقيق فی نفی التحریف عن القرآن الشریف، قم، الشریف الرضی، ۱۴۱۷ ق.
- هندی، متقی بن حسام الدین، کنز العمال، بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۹ ق.
- تجلیل، ابوطالب، معجم الثقات، مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۰۴ ق.
- عیاشی، محمد بن مسعود، التفسیر یا تفسیر العیاشی، تهران، المکتبه العلمیة الاسلامیة، بی‌نا.
- نجاشی، احمد بن علی، رجال النجاشی، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۱۶ ق.